گذری بر ماهیت مرگ از منظر شهید مطهری به بهانه جان باختن بیش از صدها هزار نفر به دلیل ابتلا به کرونا

و آسوده کسی که خود نیامد به جهان؟!

درنگ
محمدصادق عبداللهی

مطابق آمارهای رسمی، کرونا تا کنون جان بیش از ۱۲۳هزار انسان را در سرتاسر جهان گرفته است. انسان‌هایی که هزاران امید و آرزو داشتند اما در کمتر از دو ماه در حالی که هرگز فکرش را هم نمی‌کردند چشم بر جهان بستند. این در حالی است که محاسباتی نشان می‌دهد کل ویروس‌های کرونا در جهان بیشتر از پنج گرم نیست. فرد محاسبه‌کننده که گمنام است با فرض قطر صد نانو متری کرونا، با در نظر گرفتن فرمول محاسبه حجم کره، حجم ویروس را اندازه گرفته و با فرض اینکه کرونا از چربی و آب باشد، چگالی و سپس جرم یک کرونا را به دست آورده است. آنگاه با فرض وجود یک میلیارد ویروس در بدن هر مبتلا، وزن ویروس‌های هر فرد مبتلا را نیز احصا کرده است و با آنکه الان مبتلایان شناخته شده در جهان به ۲میلیون نرسیده‌اند، خوشبینانه تعداد مبتلایان را هم ۱۰میلیون فرض کرده و در آخر نتیجه گرفته است که کل کروناهای جهان پنج گرم بیشتر وزن ندارند. انسان وقتی خود را در برابر این محاسبات و آن آمار مرگ‌ومیر می‌بیند به این سؤال می‌اندیشد که واقعاً اگر قرار است چنین موجود ضعیفی باشیم که پنج گرم ویروس بتواند همه آرزوها و تلاش‌هایمان را بر باد دهد اصلاً چرا قرار است پا به جهان بگذاریم؟ البته این سؤال برای نخستین بار نیست که به ذهن متبادر می‌شود. شاید بتوان گفت در تمام طول تاریخ، بشر به این موضوع اندیشیده است. فی‌المثال خیام نیز که خود صاحب دانش و علم بوده، باز راز خلقت انسانی فانی برایش جای سؤال داشته است و از حیرت خود در سروده‌ای که منسوب به اوست آورده است:

ترکیب پیاله‌ای که در هم پیوست
بشکستن آن روا نمی‌دارد مست
چندین قد سرو نازنین و سر و دست
از بهر چه ساخت وز برای چه شکست؟

■ ناراحتی از مرگ علت پیدایش بدبینی فلسفی

شهید مطهری در کتاب «عدل الهی» گذری بر این سؤال زده است. او نیز از قضا با همین شعر منسوب به خیام آغاز کرده و ناراحتی از مرگ را یکی از علل پیدایش بدبینی فلسفی دانسته است. شهید شرح می‌دهد: «فلاسفه بدبین، حیات و هستی را بی‌هدف و بیهوده و عاری از هرگونه حکمت تصور می‌کنند. این تصور، آنان را دچار سرگشتگی و حیرت ساخته و احیاناً فکر خودکشی را به آنها القا کرده و می‌کند؛ با خود می‌اندیشند اگر بنابر رفتن و مردن است نباید می‌آمدیم و حالا که بدون اختیار آمده‌ایم این اندازه لااقل از ما ساخته است که نگذاریم این بیهودگی ادامه یابد، پایان دادن به بیهودگی خود عملی خردمندانه است.»

■ هراس از مرگ زاییده میل به جاودانگی

شهید اندیشه و هراس از مرگ را ویژگی‌ای مخصوص انسان می‌داند و این ویژگی را زاییده میل به جاودانه بودن تفسیر و از آنجا که در نظامات طبیعت هیچ میلی گزاف و بیهوده نیست، میل به جاودانگی را دلیلی بر بقای بشر پس از مرگ بیان می‌کند؛ چراکه اگر ما مانند گل‌ها و گیاهان، زندگی موقت و محدود می‌داشتیم، آرزوی خلود به صورت یک میل اصیل در ما به‌وجود نمی‌آمد. شهید استدلال می‌کند: «وجود عطش دلیل وجود آب است. وجود هر میل و استعداد اصیل دیگر هم دلیل وجود کمالی است که استعداد و میل به سوی آن متوجه است. گویی هر استعداد، سابقه‌ای ذهنی و خاطره‌ای است از کمالی که باید به سوی آن شتافت. آرزو و نگرانی درباره خلود و جاودانگی که همواره انسان را به خود مشغول می‌دارد، تجلیات و تظاهرات نهاد و واقعیت نیستی ناپذیر انسان است.» با توجه به این استدلال شهید اشکال مرگ را از آنجا می‌داند که عده‌ای آن را نیستی پنداشته‌اند و حال آنکه «مرگ برای انسان نیستی نیست، تحول و تطور است، غروب از یک نشئه و طلوع در نشئه دیگر است؛ به تعبیر دیگر، مرگ نیستی است ولی نه نیستی مطلق بلکه نیستی نسبی، یعنی نیستی در یک نشئه و هستی در نشئه دیگر. انسان مرگ مطلق ندارد. مرگ، از دست دادن یک حالت و به‌دست آوردن یک حالت دیگر است و مانند هر تحول دیگری فنای نسبی است. وقتی خاک تبدیل به گیاه می‌شود، مرگ او رخ می‌دهد ولی مرگ مطلق نیست؛ خاک، شکل سابق و خواص پیشین خود را از دست داده و دیگر آن تجلی و ظهوری را که در صورت جمادی داشت ندارد ولی اگر از یک حالت و وضع مرده است، در وضع و حالت دیگری زندگی یافته است.»

■ دنیا، رحِم جان

شهید انتقال از این جهان به جهان دیگر را بی‌شباهت به تولد طفل از رحم مادر نمی‌داند و در شرح این شباهت می‌گوید: «طفل در رحم مادر به وسیله جفت و از راه ناف، تغذیه می‌کند ولی وقتی پا به این جهان گذاشت، آن راه مسدود می‌گردد و از طریق دهان و لوله هاضمه، تغذیه می‌کند. در رحم، شش‌ها ساخته می‌شود اما به کار نمی‌افتد و زمانی که طفل به خارج رحم منتقل شود، شش‌ها مورد استفاده او قرار می‌گیرد. شگفت‌آور است که جنین تا در رحم است کوچک‌ترین استفاده‌ای از مجرای تنفس و ریه‌ها نمی‌کند و اگر فرضاً در آن وقت این دستگاه لحظه‌ای به کار افتد، منجر به مرگ او می‌گردد؛ این وضع تا آخرین لحظه‌ای که در رحم است ادامه دارد، ولی همین که پا به بیرون رحم گذاشت ناگهان دستگاه تنفس به کار می‌افتد و از این ساعت اگر لحظه‌ای این دستگاه تعطیل شود خطر مرگ است. اینچنین، نظام حیات قبل از تولد با نظام حیات بعد از تولد تغییر می‌کند؛ کودک قبل از تولد در یک نظام حیاتی و بعد از تولد در نظام حیاتی دیگر زیست می‌نماید. اساساً جهاز تنفس با اینکه در مدت توقف در رحم ساخته می‌شود، برای آن زندگی یعنی برای مدت توقف در رحم نیست، یک پیش‌بینی و آمادگی قبلی است برای دوره بعد از رحم. جهاز باصره، سامعه، ذائقه و شامّه نیز با آن مهمه وسعت و پیچیدگی، هیچ کدام برای آن زندگی نیست، برای زندگی در مرحله بعد است. دنیا نسبت به جهان دیگر مانند رحمی است که در آن اندام‌ها و جهازهای روانی انسان ساخته می‌شود و او را برای زندگی دیگر آماده می‌سازد. استعدادهای روانی انسان، بساطت و تجرد، تقسیم ناپذیری و ثبات نسبی «من» انسان، آرزوهای بی‌پایان، اندیشه‌های وسیع و نامتناهی او، همه، ساز و برگ‌هایی است که متناسب با یک زندگی وسیع‌تر و طویل و عریض‌تر و بلکه جاودانی و ابدی است. آنچه انسان را «غریب» و «نامتجانس» با این جهان فانی و خاکی می‌کند همین‌هاست. آنچه سبب شده که انسان در این جهان حالت «نیی» داشته باشد که او را از «نیستان» بریده‌اند، «از نفیرش مرد و زن بنالند» و همواره جویای «سینه‌ای شرحه شرحه از فراق» باشد تا «شرح درد اشتیاق» را باز گو نماید همین است. آنچه سبب شده است انسان خود را «بلند نظر پادشاه سده‌نشین» بداند و جهان را نسبت به خود «کنج محنت آباد» بخواند یا خود را «طایر گلشن قدس» و جهان را «دامگه حادثه» ببیند همین است.»

■ اعتراض به مرگ نشانه جهان‌بینی ابتر

شهید از این قیاس زندگی دنیا با زندگی جنین در رحِم مادر نتیجه می‌گیرد: «اگر انسان با این همه تجهیزات و ساز و برگ‌ها بازگشتی به سوی خدا، به سوی جهانی که میدان وسیع و مناسبی است برای این موجود مجهز، نداشته باشد درست مثل این است که پس از عالم رحم، عالم دنیایی نباشد و تمام جنین‌ها پس از پایان دوره رحم فانی گردند؛ این همه جهازات باصره، سامعه، شامّه و مغز و اعصاب و ریه و معده که به کار رحم نمی‌خورد و برای زندگی گیاهی رحم زائد است لغو و عبث آفریده شود و بدون استفاده از آنها رهسپار عدم گردد. آری، مرگ، پایان بخشی از زندگی انسان و آغاز مرحله‌ای نوین از زندگی اوست.»

شهید مطهری با استناد به این تفسیر از ماهیت مرگ، بی‌پایه بودن اعتراض‌ها به لغو بودن زندگی دنیا را اثبات می‌کند و اینگونه اعتراضات را برخاسته از نشناختن انسان و جهان و به عبارت دیگر جهان‌بینی ابتر و ناقص می‌داند که حاصل القائات ماتریالیستی است. شهید در این خصوص شرح می‌دهد: «اکنون در خود آرزوی جاوید ماندن را می‌یابیم و این آرزو فرع بر تصور جاوید ماندن است؛ یعنی تصوری از جاودانگی و زیبایی‌اش و جاذبه‌اش داریم و این جاذبه در ما آرزویی بزرگ به‌وجود آورده است که برای همیشه بمانیم و برای همیشه از موهبت حیات، بهره‌مند گردیم، اگر یک سلسله افکار ماتریالیستی به مغز ما هجوم آورد که این اندیشه‌ها و آرزوها همه بیهوده است و از واقعیت جاودانگی خبری نیست، حق داریم مضطرب و ناراحت شویم و رنج و وحشت عظیمی در ما پدید آید، آرزو می‌کنیم که ای کاش نیامده بودیم و با این رنج و وحشت روبه‌رو نمی‌شدیم. پس تصور لغو و بیهوده بودن هستی، معلول ناهماهنگی میان یک غریزه ذاتی و یک تلقین اکتسابی است؛ اگر آن غریزه نبود چنین تصوری در ما پدید نمی‌آمد، همچنانکه اگر افکار غلط ماتریالیستی به ما تلقین نمی‌شد باز هم این تصور در ما پدید نمی‌آمد.»

> پس تصور لغو و بیهوده بودن هستی، معلول ناهماهنگی میان یک غریزه ذاتی و یک تلقین اکتسابی است؛ اگر غریزه جاودانگی نبود چنین تصوری در ما پدید نمی آمد، همچنانکه اگر افکار غلط ماتریالیستی به ما تلقین نمی‌شد باز هم این تصور در ما پدید نمی آمد

■ دانه لایق نیست در انبار کاه

استاد مطهری در پایان بحث خود برای پاسخ به ابیاتی که در ابتدای بحث از خیام نقل شد، رباعی‌ای از بابا افضل کاشانی، استاد یا استاد استاد خواجه نصرالدین طوسی نقل می‌کند:

تا گوهر جان در صدف تن پیوست
از آب حیات، صورت آدم بست
گوهر چو تمام شد، صد چون بشکست
بر طَرف کلَه گوشه سلطان بنشست

و در شرح این ابیات می‌فرمایند: «در این رباعی، جسم انسان، همچون صدفی دانسته شده که گوهر گران‌های روح انسانی را در دل خود می‌پروراند. شکستن این صدف، زمانی که وجود گوهر کامل می‌گردد، ضرورت دارد تا گوهر گرانقدر از جایگاه پست خود به مقام والای کله گوشه انسان ارتقا یابد. فلسفه مرگ انسان نیز این است که از محبس جهان طبیعت به فراخنای بهشت برین که به وسعت آسمان‌ها و زمین است منتقل گردد و در جوار ملیک مقتدر و خدای عظیمی که در تقرب به او هر کمالی حاصل است، مقام گزینند.» شهید در پایان این بحث به داستانی از مثنوی معنوی ارجاع می‌دهد:

گفت موسی ای خداوند حساب
نقش کردی، باز چون کردی خراب؟
نرّ و ماده نقش کردی جانفزا
وانگهی ویران کنی آن را چرا؟
گفت حق: دانم که این پرسش تو را
نیست از انکار و غفلت وز هوی
ورنه تأدیب و عتابت کردمی
بهر این پرسش تو را آزردمی
لیک می‌خواهی که در افعال ما
بازجویی حکمت و سرّ قضا
تا از آن واقف کنی مر عام را
پخته گردانی بدین هر خام را
پس بفرمودش خدا ای ذو لباب
چون بپرسیدی بیا بشنو جواب
موسیا تخمی بکار اندر زمین
تا تو خود هم وادهی انصاف این
چون که موسی کشت و کشتش شد تمام
خوشه‌هایش یافت خوبی و نظام
داس بگرفت و مر آنها را برید
پس ندا از غیب در گوشش رسید
که چرا کشتی کنی و پروری
چون کمالی یافت آن را می‌بُری؟
گفت یا رب ز آن کنم ویران و پست
که در اینجا دانه هست و کاه هست
دانه لایق نیست در انبار کاه
کاه در انبار گندم، هم تباه
نیست حکمت این دو را آمیختن
فرق، واجب می‌کند در بیختن
گفت این دانش ز که آموختی؟
نور این شمع از کجا افروختی؟
گفت تمییزم تو دادی ای خدا
گفت پس تمییز چون نبود مرا؟
در خلایق روح‌های پاک هست
روح‌های تیره گلناک هست
این صدف‌ها نیست در یک مرتبه
در یکی درّ است و در دیگر شبه
واجب است اظهار این نیک و تباه
همچنان کاظهار گندم‌ها ز کاه

> انسان وقتی خود را در برابر آمار مرگ‌ومیر ناشی از کرونا می‌بیند به این سؤال می‌اندیشد که واقعاً اگر قرار است چنین موجود ضعیفی باشیم که پنج گرم ویروس بتواند همه آرزوها و تلاش‌هایمان را بر باد دهد اصلاً چرا قرار است پا به جهان بگذاریم؟

یادداشت

تأملی در باب سخنان جدید هنری کیسینجر و نسبت آن با آینده ایران

کرونا را باید نقطه عطف جهان دید

سید جواد میری

کسانی که هنری کیسینجر، تئوریسین امریکایی و وزیر خارجه اسبق ایالات متحده را می‌شناسند، می‌دانند که او از همان سال‌های ۱۹۳۶ که به همراه خانواده‌اش از آلمان به امریکا می‌گریزد تا به امروز در تاریخ امریکا و سیاستگذاری‌های کلان جهانی که منجر به نظم لیبرالی جهان شده، نقش بسیار مهمی داشته است تا حدی که می‌توان او را از معماران بزرگ سیاست خارجی امریکا به حساب آورد. او امروز هم که در آستانه صدسالگی است همچنان مانند گذشته فعالانه می‌نویسد و به عنوان یک استراتژیست، پیشنهادات مهمی را در سطح جهانی مطرح می‌کند. مقاله آقای هنری کیسینجر در نشریه وال استریت مورخ جمعه سوم آوریل ۲۰۲۰ نوشته‌ای مهم و راهبردی است که باید مورد توجه قرار گیرد و ابعاد آن برای آینده جهان و ایران به دقت سنجیده شود. حرف اصلی کیسینجر در این مقاله آن است که امریکا باید ضمن آنکه از شهروندان خود در قبال این بیماری و اپیدمی کووید- ۱۹ محافظت کند، همزمان برای «عصر جدید» برنامه‌ریزی نماید. کیسینجر معتقد است هنگامی که ویروس کووید- ۱۹ به پایان برسد، بسیاری از نهادهای کشورهای مختلف کارکرد خود را از دست خواهند داد. البته او می‌گوید این مهم نیست که این حس عدم توانایی نهادها در کشورهای مختلف از منظر عینی مبتنی بر یک قضاوت صحیح است یا نه، بلکه آنچه مهم است حس عمومی شکست است. یعنی مردم در بسیاری از کشورهای جهان با آنکه ممکن است دولت‌ها و حاکمیت‌ها تمام تلاش خودشان را هم کرده باشند به این نتیجه برسند نظام‌های سیاسی و حکمرانی‌هایی که جهان امروز و نظم اجتماعی را شکل داده بودند نهادهای قوی‌ای نیستند و نتوانسته‌اند از زندگی و حیات شهروندان محافظت کنند.

■ کرونا نقطه عطف در تاریخ بشریت

کیسینجر وقایع کرونا را یک نقطه عطف در جهان می‌داند که جهان را به دو بخش پیش از کرونا و پس از کرونا تقسیم خواهد کرد که چهره جهان پساکرونا و واقعیت آن دیگر مانند گذشته نخواهد بود. کسانی که با فلسفه تاریخ و تغییر و تحولات جهانی آشنا هستند می‌دانند که برای تاریخ نگاری تحولات بشری معمولاً از نقاط عطف استفاده می‌شود. مثلاً کارل یاسپرس وقتی می‌خواهد درباره تحولات جامعه بشری صحبت کند از عصری محوری سخن به میان می‌آورد که حدود ۲۵۰۰ سال قبل بوده و موجب ظهور نظام‌های دینی و معنوی در جهان شده است.

هنری کیسینجر از همین منظر به عنوان یکی از معماران بزرگ قرن بیستم و بیست‌ویکم در تاریخ امریکا احساس می‌کند وضعیتی که ما با آن روبه‌رو هستیم یک وضعیت گذرا نیست بلکه نقطه عطفی است که او به امریکا و به طور کلی به نظام‌های دموکراتیک که ذیل امریکا تعریف می‌شوند هشدار می‌دهد که به تأثیر این شرایط در حال ورود به یک عصر جدید هستیم. او به همین جهت پیشنهادات سه مرحله‌ای خود را برای جهان پساکرونا اعلام می‌کند و از مسئولان امریکایی و کشورهای دموکراتیک می‌خواهد این سه گام بزرگ را بردارند تا ضمن نابودی این ویروس، اقتصاد به جایگاه خود بازگردد. نخستین گام پیشنهادی کیسینجر یافتن درمان یا طریقی است که بتواند ویروس را کنترل و بیماران را معالجه کند. گام دوم التیام بخشیدن به جراحات وارد شده به اقتصاد جهانی و گام سوم محافظت از اصول نظم لیبرالی جهان است. در واقع او از آنجا که معتقد است هر حکومت روشنگری (یعنی حکومت‌هایی که برآمده از عصر روشنگری هستند) بر چهار اصل امنیت، نظم، رفاه اقتصادی و عدالت استوار هستند اکنون نیز پیشنهاداتش بر محور رعایت این چهار اصل و صیانت از آنهاست. کیسینجر نگران آن است که این اپیدمی نوعی برگشت به عقب را برای بشریت رقم بزند، چراکه کووید- ۱۹ موجب شده است شهرها از حرکت بایستند و محسور شوند، در حالی که شکوفایی نظم جهانی لیبرال وابسته به تجارت جهانی و حرکت جهانی کالا و مردم است.

■ لرزه کرونا بر جان نظام‌های دموکراتیک

کیسینجر همچنین نهیبی ضمنی به نظام‌های دموکراتیک در جهان می‌زند و آنها را متوجه وظیفه خود در دفاع و حفاظت از ارزش‌های عصر روشنگری می‌کند و آنها را آگاه می‌سازد که هر عقب‌نشینی در باب توازن قدرت مبتنی بر مشروعیت، موجب خواهد شد ایده بنیادین نظم مدرن جهانی که بر پایه مفهوم قرارداد اجتماعی است فروپاشد؛ فروپاشی‌ای که در سطح بین‌المللی موجب از هم‌پاشیدگی ملی کشورها نیز خواهد شد؛ چراکه کشورهای دموکراتیک که اغلب در اروپای غربی و امریکا مستقر هستند، وحدت ملی خودشان را از آنجا کسب کرده‌اند که توانسته‌اند نظمی را در سطح جهانی شکل دهند که بر اساس آن نظم، وحدت ملی‌شان هم پر دوام شده است. این وحدت بر چهار اصل اساسی امنیت، نظام، رفاه اقتصادی و عدالت استوار است و مفهوم قرارداد اجتماعی که یک مفهوم بنیادین فلسفی است این اصول را به هم پیوند می‌دهد.

اکنون کرونا موجب شده است این اصول و مفهوم بنیادی به خطر بیفتد و به همین دلیل کیسینجر نگران آن است که تحولات امروز، هژمونی امریکا را که از آن به عنوان اصول نظم جهانی لیبرال صحبت می‌کند، به خطر بیندازد و بالطبع وحدت ملی بسیاری از کشورهای اروپایی فروپاشد، بنابراین توصیه می‌کند امریکا در این نقطه عطف جهانی برای عصر جدید برنامه‌ریزی کند.

■ ریشه بنیان‌های وحدت ملی در فلسفه سیاسی مدرن

یادداشت کیسینجر از این حیث نکته‌ای دارد که می‌تواند ما را در فهم فلسفه سیاسی مدرن راهنمایی نماید. با استناد به یادداشت کیسینجر ما می‌توانیم ریشه بنیان‌های وحدت ملی را بشناسیم. او معتقد است در نظام جهانی لیبرال کنونی، وحدت ملی زمانی شکل می‌گیرد که بتوانی در سطح بین‌الملل نظمی را که برآمده از اصول بنیادین کشور خودت است، بسط دهی و متناظر با آن نهادسازی کنی و اگر این نهادها ساخته نشوند و نظم جهانی رنگ‌وبوی کشور و سرزمین تو را نگیرد آنگاه وحدت ملی نیز دچار تزلزل می‌شود. در تاریخ معاصر ایران خلأ این نکته را فراوان می‌بینیم. دولت‌های ما عقبه استراتژیکی در جهان نداشته‌اند و نظم جهانی موجود بر اساس ارزش‌ها و نهادهایی بود که ریشه در نظم جهانی لیبرال داشت و از آنجا که ما نقشی در آن نداشتیم، برای دوام مجبور بودیم با آن موافقت و همراهی کنیم و تازه با وجود همراهی گاهی که در بازی‌های بزرگ وجه المصالحه قرار می‌گرفتیم، نظم درونی‌مان دچار خدشه می‌شد.

■ قوی شدن در جهان پساکرونا

ما نیز که در ایران نشسته‌ایم و از منظر ایران و به نسبت داشته‌ها و بنیه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خود به دنیا می‌نگریم باید به قدر وسع، خودمان را برای ورود به عصر جدید آماده کنیم. اما متأسفانه گفتمان امروز کشور ما صرفاً بر گفتمان پزشکی معطوف شده است و تقریباً می‌توان گفت فهم دقیقی از تغییر و تحولاتی که در پساکرونا انتظار ما را می‌کشد و احتمالاً چالش‌های بنیادینی را ایجاد خواهد کرد، نداریم. حتی مسئولان کشور هم نشان می‌دهند فهمی از این قضیه ندارند، در حالی که ما اگر می‌خواهیم «قوی شویم» نباید از این مسائل غافل باشیم به‌ویژه اینکه از حیث اجتماعی جامعه ما به شدت مساعد آن احساس شکستی است که کیسینجر بنای تحلیل خودش را بر آن قرار داده است.

بحث بر سر این نیست که برنامه‌ریزی پنج ساله یا ۱۰ ساله داشته باشیم این صحبت‌ها برای موقعیتی بود که نقطه عطف نداشتیم. در عصر جدید برنامه‌ریزی بر سر این است که چگونه در این وضعیت پر تلاطم هم امنیت و نظم خودمان را تقویت و حفظ کنیم و هم از رکود اقتصادی گذر کنیم و هم عدالت داشته باشیم؟ به نظر من مسئولان و معماران سیاست‌های کلان کشور که دغدغه وحدت ملی را در کشور دارند باید متوجه باشند که این فروپاشی که در جهان بین‌الملل دارد اتفاق می‌افتد چه تأثیری بر ایران خواهد داشت.